

ملاحظات پیرامون چپ ایران و چالش های آن

اکبر سیف



وحدت چپ، چپ دموکرات ایران، قبل از هر چیز حول یک پروژه سیاسی است که انجام می پذیرد. این پروژه، در حال حاضر وجود ندارد. سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران مغشوش، و در نزد جامعه و فعالین سیاسی آن ناروشن است.

متنی که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد در واقع حاصل بحث و گفت وگویی است با یکی از دوستان، درباره عمده ترین پرسش ها یی که پیرامون چپ ایران در شرایط کنونی مطرح گشته است. واقعیت این است که چپ ایران مشتمل بر طیفی گوناگون از نیروها و گرایشات است که به اشکال گوناگون، در شکل ها و محافل مختلف، به صورت فردی یا جمعی، در ایران و خارج از ایران، فعالیت دارند. نویسندگان این مقاله، همانطور که از متن برمی آید، تعلق خاطر به آن طیفی از چپ ایران دارد که به دموکراسی پایبند است، بدان به عنوان یکی از اصول فکری خویش می نگرد و به آن به مثابه مسئله مقدم جامعه ایران می نگرد. در این بحث، از همین موضع است که به تلاش های موجود از سوی بخشی از فعالین پرداخته شده است و به برخی از گره های موجود در این زمینه نظیر اهمیت تعیین کننده انتخاب درست پرسش ها، ارائه جهاتی در زمینه پاسخ دهی، و برخی کوشش های عملی در جریان برای وحدت اشاره شده است.

اول: در قدم نخست، وپیش از هر برخوردی با مسئله چپ و مشکلات آن، شناخت درست موقعیت چپ و طرح درست پرسش ها است که اهمیت می یابد. اتخاذ شیوه درست برخورد با مسئله، در اینجا نیز مثل هر بحث دیگر، از اهمیتی تعیین کننده برخوردار است. پرسش ها فراوانند. پرسش های ما، در این مرحله از حیات چپ، نمی توانند و نمی باید به طور اتفاقی، یا بسته به نیاز های ذهنی ما، از میان انبوه پرسش های موجود، انتخاب شده باشند. پرسش ها را باید دسته بندی کرد. و پرسش هایی را که می شود و می باید از هم اکنون بدانها پاسخ داد، یا در جستجوی پاسخ درست برای آنان بر آمد، بیرون کشید. انتخاب این پرسش ها از پشتوانه

تحلیلی معین و مشخصی باید برخوردار باشند. اما، مولفه های این تحلیل کدامند؟

چپ در ایران به طور اعم، وچپ دموکرات به طور اخص، در چه وضعیتی قرار دارد؛ متکی بر کدام نیرو های اجتماعی و کدام اقشار و طبقات جامعه است؛ رابطه، و میزان نفوذ آن بر این نیرو ها و اقشار و طبقات چقدر است؛ و موقعیت آن به نسبت نیرو های راست و محافظه کار جامعه به چه قرار است؟

جنبش دموکراتیک و آزادی خواهانه مردم ایران در چه مرحله ای از حیات خویش بسر می برد؛ عمده ترین موانع راه پیشرفت این جنبش کدامند، و رابطه چپ دموکرات ایران با این جنبش و حد تاثیر آن در تحولات، به چه قرار است؟

موقعیت چپ در سطح منطقه و جهان به چه قرار است؟ سمت و سوی تحولات شگرف سیاسی در منطقه و جهان به چه ترتیبی است؟ مهم ترین مسائل تئوریک و سیاسی مورد بحث در میان طیف وسیع نیرو های چپ کدامند؟ به نظر من، بدون مکتبی حداقلی و بدون ارزیابی ای اولیه و حتی خام پیرامون این پرسش ها، نمی توان به گونه ای نسبتا مطمئن، گرهی ترین پرسش های سیاسی و تئوریکی که در شرایط امروز در مقابل چپ ایران قرار دارند و منطقا باید عمده انرژی فعالین سیاسی آنرا به خود مشغول سازند را تعیین نمود.

من در اینجا، آگاهانه وارد پاسخ ها و نیم پاسخ های خود به این پرسش ها نمی شوم. نه فقط به این دلیل که برای بخش مهمی از آنها پاسخ روشن و مشخص و قانع کننده ای ندارم؛ بلکه به تجربه دریافته ام که ابتدا باید پرسش ها را درست تشخیص داد، بر سر آنها مکتب کرد، آنها را سبک سنگین کرد، سنجید و جوانب گوناگون آنها را به دقت مورد واکاوی قرار داد، پیرامون آنها همفکری کرد و به تفاهم نسبی دست یافت و... البته می دانیم که این روش باروش سنتی ما، که از جمله با ساده انگاری و برخورد های کلی، گریبان خود را از کار طاقت فرسای ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص راحت کردن، و پاسخ هر مسئله ای را در «زراد خانه مارکسیسم-لنینیسم» جستجو کردن و... رقم می خورد، متفاوت است.

دوم: از همین نخست و به منظور جلوگیری از افتادن در دام بحث های کشدار و غیر هدفمند، بپذیریم که نیرو های چپ، طیف وسیع و گسترده و ناهمگونی را شامل می شوند؛ مسائل و مشغله های طیف ها و گرایشات گوناگون موجود در آن، بویژه در عالم واقع و در برخورد با مسائل جامعه ایران و در سیاست و سیاست ورزی، متفاوت و گاه متضاد می باشند. جمع شدن همه آنها زیر یک سقف سیاسی، به صرف چپ بودن یا چپ انگاشتن خود، غیر

ممکن است. هدف نه تلاش برای نزدیکی و گردآوری همه طیف های چپ زیر یک پرچم سیاسی یا... بلکه جستجوی همگرایی و تامین نزدیکی در میان یکی از این طیف ها، که از همسویی های سیاسی و نظری معینی برخوردار هستند، که من آنها طیف نیرو های متعلق به چپ دموکرات ایران میدانم، می باشد. طیفی که با سه مشخصه چپ بودن، پایبندی به دموکراسی و مشغله ایران و پیشبرد پروژه سیاسی برای ایران راداشتن، هویت می یابند و تعین سیاسی و نظری پیدا می کند. این سه مشخصه را می توان می باید هم به طور اثباتی و بخصوص به مدد بازنگری به تاریخ معاصر ایران - و چپ ایران- تعریف کرد و توضیح داد و تبار تاریخی آنها بیرون کشید. و هم در تکمیل آن، به همین شیوه، یعنی به مدد سیر تحولات تاریخ ایران، باید مرز آنها با نیرو های راست، با چپ غیر دموکرات و سنتی، و نیز با چپی که زیر پوشش برخورد های کلی و کلیشه ای، از کار طاقت فرسای تحلیل مشخص از شرایط مشخص و دست یابی به پروژه سیاسی مشخص و برخاسته از دل جامعه ایران، با تمامی مختصات اقتصادی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی آن، پفره میرود و...، ترسیم نمود. (در این قسمت نیز، من به سیاق گذشته آگاهانه وارد ارائه این یا آن تعریف از چپ، دموکرات و... نمی شوم. توجه این بحث، بیشتر بر اصل مسئله، نحوه درست برخورد، و احیاناً آن جوانبی از مسئله است که کمتر در بررسی ها، مورد توجه قرار گرفته و می گیرند.)

سوم: بپذیریم که چپ دموکرات ایران، آنگاه که در مقیاس جامعه ایران با تمامی وسعت و تنوع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قومی- ملی آن می اندیشیم و آنها در بستر تاریخ طولانی و پرتحول و سرشار از کشمکش ها و تناقضاتش مد نظر قرار می دهیم، قبل از هر چیز با سیمای سیاسی اش و در مرکز آن با پروژه سیاسی اش برای ایران معنی پیدامی کند. این امر به مفهوم ندیدن اهمیت مباحث تئوریک عام نیست.

پرداختن به مباحث تئوریک عام و جهان شمول، به کمونیسم، به سوسیال دموکراسی، به سوسیالیسم، به مارکسیسم، به مارکسیسم-لنینیسم و به استالینیسم و مائوئیسم و... لازم و ضروری است، و می باید بگونه ای جدی و با برنامه بدان ها پرداخت و بسته به امکانات انرژی ای در خوردان اختصاص داد. این مباحث، بسیار گسترده اند و از زوایای مختلف می شود بدان ها پرداخت. در این باره پرسش ها فراوانند. بحران کنونی چپ، هم منشا جهانی و هم منشا ملی دارد. این بحران، در پی شکست چپ، هم در قلمرو ملی و هم در قلمرو بین المللی، سر بر آورده است. شکست سوسیالیسم واقعا موجود، شکست انقلاب بهمن و خراب شدن آوار حکومت دینی بر سر مردم و آشکار شدن غلط بودن سیاست های چپ ایران در برخورد با وضعیت، همه و همه در بروز این وضعیت نقش داشته اند. بنابراین، برای همه آن نیرو هایی که آینده بشریت رانه در کادرسرمایه داری بلکه در

سوسیالیسم جستجو می کنند به طور طبیعی این پرسش مطرح می شود که کدام سوسیالیسم؟ چگونه؟ و...

اما :اولا این مباحث به هیچ وجه جای مسائل سیاسی مرتبط با پروژه سیاسی را نمی گیرند؛ سیمای چپ ایران در سطح جامعه و مردم نه از طریق تئوری ها و ایدئولوژی ها، بلکه از طریق سیاست ها و تاکتیک ها و عملکرد نیرو های چپ است که ترسیم می شود و نقش می بندد. ثانيا آنجا نیز که به این مباحث، به گونه ای تئوریک، پرداخته می شود، نمی توان آنرا به گونه ای سرسری، کار نشده، فاقد عمق لازم و... برگزار کرد. نا گفته پیداست که اعلام مواضع در قبال این مسائل از سوی این یا آن فعال سیاسی یک چیز است و پرداختن بدان ها از منظر تئوریک و به قصد تشریح و تعمیق آنها نکته ای دیگر. در این زمینه نیز باید در نظر داشت که قبل از ما، فعالین چپ دیگری همین مباحث را در شرایطی دیگر و با تعمق نسبت به راه طی شده و نقد آن داشته اند و بعضا نیز انتشار داده اند؛ همین مباحث در میان فعالین چپ کشور های دیگر هم جریان داشته و دارد و انتشار یافته و می یابد؛ یعنی ما در نقطه صفر قرار نداریم. یعنی آنجا که به بحث اقدام می کنیم حداقل انتظار این است که سطح مباحث ما از سطح پیش رفته تا حال حاضر، اگر بالاتر نیست، پایین تر هم نباشد. برخورد غیر جدی و درد دل گونه با مباحث جنبش، در شان فعالین سیاسی با سابقه و درد کشیده جنبش نیست. بنابراین مباحث ما در این موارد، آنجا که صورت می گیرد، منطقا با عطف توجه به این موارد و در صورت امکان در ادامه آنهاست که جریان می یابد.

اما بر گردیم به اهمیت سیمای سیاسی و روشنائی بخشیدن به چپ دموکرات ایران. به تصور من، این است آن مسئله مرکزی که باید عمده پرسش ها و بخش مهمی از انرژی فعالین چپ و بخصوص آنانی که دغدغه کار سیاسی و سیاست ورزی دارند، در حال حاضر و حد اقل برای یک دوره، بر آن متمرکز شود. واقعا پروژه سیاسی چپ دموکرات برای جامعه ایران چیست؟ آیا می توان بدون روشن کردن این پروژه از وحدت چپ سخن گفت؟ این کدام نیرو یا نیرو های چپی هستند که بدون در دست داشتن پروژه سیاسی، یا بدون سخن گفتن از جایگاه کلیدی آن و تعیین خطوطی از آن، سخن از وحدت چپ یا نظایر آن می کنند؟ آیا دور زدن این نکته گرهی، یعنی در فقدان توجه به پروژه سیاسی، سخن از وحدت و وحدت و باز هم وحدت کردن، نتیجه غلبه رویکرد فرقه ای به امر چپ و وحدت آن نیست، و در بهترین حالت منجر به جمع و جور کردن چند فرقه در یک فرقه کمی بزرگ تر نخواهد گشت؟ فرقه ای که بجای یک پروژه، در بر گیرنده ملغمه ای از نیم پروژه های نا روشن و متفاوت و گاه متضاد خواهد بود؛ در چنین ملغمه جمع و جور شده ای، گرایشات سیاسی متخالف و گاه

متضاد، با اقدامات متضاد خود، هریک به تناسب زورخویش، از هم انرژی می گیرند، چوب لای چرخ هم می گذارند و همدیگر را خنثی می کنند؛ چنین مجموعه سیاسی فاقد حداقل همگنی، در واقع بدل به جمع فرقه هایی می گردد که کمافی السابق فاقد برایی و کارایی در سطح حداقل ها، در دنیای سیاست و عمل می باشد و به تبع آن، در حوزه نظر و کار روشنفکری و روشنگرانه هم محافظه کارانه عمل خواهد کرد و در یک کلام یک دور دیگر انفعال و بی عملی را دوره خواهد کرد.

چهارم: حقیقت این است که نگاه بخش بزرگی از فعالین سیاسی چپ نسبت به سیاست و سیاست ورزی، قدرت سیاسی و نحوه برخورد بدان، به ایدئوژی و رابطه آن با سیاست، آرمان و سیاست ...، در پی تحولات بزرگ دو و سه دهه گذشته در سطح ایران و دنیای سوسیالیسم و کمونیسم، و تعمق پیرامون آنها، همچون خیلی از کمونیست ها و مارکسیست-لنینیست های سابق، دچار تحول و بعضا دگرگونی شده است. همپای این تحولات، من هم متحول شده ام. به عبارت روشن تر، خود را سوسیالیست، و عضوی از خانواده چپ دموکرات ایرانی می دانم که برخی از مشخصه های آن در سطور قبلی بر شمرده شد. من خود را نه مارکسیست، بلکه ترجیحا مارکسی می دانم. یعنی کارستارگ مارکس را در نقد اقتصاد سرمایه داری و کشف قانون مندی اصلی آن می ستایم و متد و شیوه او در تحلیل مسائل و رویدادها، دیالکتیک مارکس، و تلاش او نه برای تفسیر صرف بلکه برای تغییر، را کماکان معتبر می دانم. به گمان من، باید قدر خوش بینی تاریخی مارکس به انسان و بشریت را عمیقا پاس داشت و همزمان، با استناد به تحولات پیش رفته طی ۱۵۰ سال گذشته و تجربه دردناک دنیای سوسیالیسم و کمونیسم، از انقلاب اکتبر بدین سو، شکست سوسیالیسم روسی و اقمار آن، تعمق در باره آنچه که امروزه در چین و کوبا و کره شمالی به نام کمونیسم و مارکسیسم انجام گرفته و می گیرد ...، به طور جدی واقع بین هم بود. سرمایه داری برخلاف تصور و پیش بینی های مارکس، ظرفیت ها و امکانات بسیار بیشتری برای رشد و غلبه بر بحران هایش داشته است و همانطور که دیده و می بینیم بمراتب بیشتر از آنچه تصور می رفت توانسته خود را با شرایط تطبیق دهد ... حقیقت این است که در این فاصله ۱۵۰ ساله، دنیا در تمامی زمینه ها تحولات شگرفی به خود دیده است و این تحولات حکم بطلان بر بخش بزرگی از پیش بینی های مارکس زده است. فراموش نکنیم که خود مارکس و انگلس نیز، در دوران حیات خویش، نظر به تحولات پیش آمده، بخشی از احکام قبلی خود را کهنه شده اعلام کردند. که در این زمینه، نحوه برخورد انگلس با مانیفست، در اولین مقدمه ای که بر انتشار مانیفست پس از درگذشت مارکس می نویسد، آموزنده است؛ آنجایی که بخشی از مانیفست را کهنه شده اعلام می کند اما از باز نویسی آن به دلیل نبود مارکس اجتناب کرده

و برای مانیفست، به همان صورتی که با حضور مارکس تهیه شده بود، اهمیتی تاریخی قائل می‌گردد.

راست این است که پایبندی به شیوه مارکس و پیگیری در آن ایجاب می‌کند که سوسیالیسم رادرنعتی ترین و پیشرفته ترین کشور های سرمایه داری انتظار داشت؛ آنهم نه بلاواسطه و به طور خود بخودی، بلکه در صورت فراهم شدن یک رشته عوامل و شرایط عینی و ذهنی؛ پرواضح است استقرار سوسیالیسم، به این ترتیب، با توجه به توازن قوای موجود میان نیروهای چپ و راست، میان جبهه کار و جبهه سرمایه، هنوز در گرو تلاش ها و تحولات بسیار عمیق و گسترده ای است و در یک کلام زمان می خواهد و... تحولاتی که البته با مشارکت فعال و گسترده و آگاهانه همه مردمان تحت ستم و تمامی نیروهای چپ و آزادیخواه تسریع می‌گردد.

بنابراین، آنجا که بحث چپ دموکرات ایران مطرح می‌شود، اگر بخواهیم به شیوه مارکس به تحلیل اوضاع مبادرت کنیم، آرمانگرایی راجا نشین سیاست ورزی نکرده و با خیال پردازی مرز بندی جدی داشته باشیم، هیچ سنخیتی نمی‌توان با آن چپی داشت که در ایران امروز، با این سطح از عقب ماندگی در تمام جنبه ها، و با این چه بسا عقب مانده ترین و متوحش ترین رژیم سیاسی مستقر در آن که اتفاقا بردوش اکثریت عظیمی از مردمش شکل گرفته است، سوسیالیسم بلاواسطه را جستجوی کند؛ و در خیال آن است که برویرانه های جمهوری اسلامی، سوسیالیسم را مستقر کند! به همین ترتیب چگونه می‌توان مدعی چپ دموکرات بود و برای استقرار آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و توسعه و پیشرفت جامعه ایران تلاش ورزید و در عین حال، راه سکوت و مماشات و گاه همراهی با آن گرایش سیاسی ای را در پیش گرفت که با تکیه برگزشته تاریخی چپ، پس از این همه تحولات و تغییرات و تجارب تلخ، سیاست تمکین در مقابل رژیم تا مغز استخوان متحجر و سرکوبگر حکومت دینی را پیش می‌گیرد، بر سیاست اتحاد و انتقاد با چنین حکومتی پای می‌فشرد؛ بجای گوشزد کردن مسئولیت اصلی مقامات جمهوری اسلامی در کشیدن جامعه و مردم در با تلاق عقب ماندگی و سرکوب کشت و کشتار و انداختن ایران در مسیر تلاشی، به جای درخواست محاکمه رهبر رژیم در دادگاه های صالحه، تغییر رفتار رهبر را انتظار می‌کشد و گاه تا مرحله به زیر چتر رهبری جمهوری اسلامی کشیدن همه اپوزیسیون سقوط می‌کند و... مماشات با چنین مشی سیاسی ای، علاوه بر تمامی عوارض دیگر، سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران را نیز در انظار، در سطح فعالین سیاسی و روشنفکران کشور، مخدوش کرده و می‌کند.

پنجم: شاید بد نباشد در خاتمه اشاره ای به روند وحدت میان سه جریان، سازمان اتحاد فدائیان، سازمان فدائیان اکثریت و شورای موقت

سوسیالیست ها داشته باشم. به نظرم طبیعی است که آنها، بعلاوه فعالین چپ منفرد نزدیک به آنها، نظر به همسویی های سیاسی و مراوداتی که با یکدیگر داشته و دارند، پروسه نزدیکی با یکدیگر یا وحدت باهم را پیش ببرند. آنها می توانند با برخورد واقع بینانه با خود، با پذیرش اینکه درون هر سه آنها تنوع نظری در زمینه کمونیسم و سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم وجود دارد؛ با اعلام اینکه برغم این تفاوت ها، اما همگان پایبند به دموکراسی و آزادی و حقوق بشر هستند؛ جمهوری خواه هستند، همگان درد چپ و پراکندگی آن را دارند؛ بنا به همسویی های سیاسی میان خود پیرامون این یا آن سند سیاسی به توافق برسند و به این ترتیب با تاسیس سازمان سیاسی جدیدی، خود را در آن، به این یا آن شیوه، منحل کنند. یا، به طریقی دیگر، نظیر تاسیس تشکل تازه ای در کادرات اتحاد چپ، و انتخاب شورای هماهنگی مشترکی برای آن، با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، فعالیت های مشترک میان خود را ارتقا بخشند و... اما، اینها همه یک بحث است و وحدت چپ یا ایجاد تشکل بزرگ چپ، بحثی دیگر. گویا مشکل عمده چپ بر سر بزرگی و کوچکی است! واقعیت این است که، در پی این همه تجربه تلخ گذشته و این همه اشتباهات و این همه تلفاتی که داده ایم و مسولیت سنگینی که بردوش می کشیم، باید دیگر مسائل را به نام خود بدانیم؛ از برخورد های تبلیغی با خود و فعالین جنبش، از انشا نویسی های خیال پردازانه، بپرهیزیم.

من در باره وحت چپ قبلا اشاره وار و طی صحبت های مختلف به این مسئله اشاره کرده ام که:

وحدت چپ، چپ دموکرات ایران، قبل از هر چیز حول یک پروژه سیاسی است که انجام می پذیرد.

این پروژه، در حال حاضر وجود ندارد. سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران مغشوش، و در نزد جامعه و فعالین سیاسی آن ناروشن است.

وقتی پروژه سیاسی ناروشن است، پس وحدت نیز معلوم نیست حول چه چیزی باید صورت گیرد؛ و بنا بر این وحدت چپ، در مفهوم و مقیاس واقعی اش منتفی می گردد. ضمنا فراموش نباید کرد که دستیابی به پروژه سیاسی گام نخست و البته تعیین کننده است. بعد از آن، برای هر وحدتی، برنامه عمل و سپس طرح تشکیلاتی مناسب با آن پروژه سیاسی و برای پیشبرد آن برنامه عمل است که مطرح می گردند. در صورت نپرداختن به این دو، همه مباحث قبلی در حد حرف و در سطح محافل و فرقه هایی که سردر خود دارند و برای خود حرف می زنند، باقی می ماند.

اما، آنان که خود را متعلق به طیف چپ دموکرات ایران می دانند، می توانند و می باید در زمینه دست یابی به پروژه سیاسی این طیف از چپ

همت گمارند. حاصل این تلاش دسته جمعی، فارغ از منافع این یا آن فرقه و تشکل، که به طور علنی و به گونه ای شفاف و فارغ از های وهوی صورت می گیرد، نشان خواهد داد کی ها با کی ها، نزدیک هستند و احیاناً در مسیر وحت حرکت خواهند کرد. در واقع، اگر چیز مقدسی وجود داشته باشد، که البته به نظر من وجود ندارد، نه حرف وحدت و نه هستی مستقل این یا آن تشکل، که پروژه سیاسی برای چپ دموکرات ایران است. اصلاً تا زمانی که مباحث آغاز نشده اند و پیش نرفته اند و به سر انجام نرسیده اند، و معلوم نیست ما با یک یا چند پروژه سیاسی روبرو خواهیم شد، نمی توان چندان سخن از وحت چپ، به این یا آن صورت، و میان این یا آن نیروها، نمود.

در خاتمه، یک بار دیگر یاد آوری می شود که پرسش ها و مباحث مطرح شده در این نوشته، تنها ملاحظات هستند پیرامون موقعیت چپ ایران و چالش های آن. برای تدقیق این پرسش ها باید به گفت و گو و تبادل نظر مبادرت کرد. در جریان همین تبادل نظر هاست که می توان به جستجوی روش ها و اشکال نوین کار برآمد و راه را برای دست یابی به پاسخ هایی مطمئن و قانع کننده هموار ساخت.

سه شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ برابر با ۵ مارس ۲۰۱۳